

دکتر غلام محمد طاهری مبارکه  
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر مجلسی  
مسعود رأفت‌نیا  
مربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر مجلسی

## اصطلاحات اسماعیلیه در آثار ناصر خسرو

### چکیده

اسماعیلیان همواره زندگی پنهانی داشته‌اند (دوران ستر). آنها به دلایل گوناگونی و از جمله پراکندگی و گستردگی در دوره‌های مختلف دارای اصطلاحات فراوان و گاه متفاوت با دیگر جای‌ها و با همگی‌شان خود بوده‌اند. این مقاله به بررسی اصطلاحات اسماعیلیه در دیوان اشعار ناصر خسرو- حجت جزیره خراسان- و نیز آثار منشور او پرداخته است. افزون بر واژه‌هایی مربوطه به «مراتب دعوت» که در بیشتر شاخه‌های این مذهب پذیرفته یا شناخته شده است، اصطلاحاتی را نیز که ممکن است مورد توافق دیگر شاخه‌های آن نباشد، و در آثار منشور و اشعار ناصر با تأکید و بسامد بالا آمده است؛ بررسی کرده‌ایم.

واژه‌های کلیدی:

مراتب دعوت، تعلیم، جزیره، تأویل، خط خدا...

## مقدمه

می‌دانیم که فرقه اسماعیلیه بیشترین دوران حیات مذهبی - سیاسی خود را در فعالیت‌های پنهانی به سربرده است و امامان آن به دلیل حفظ تداوم نهضت، همواره زندگی پنهانی داشته‌اند. امروزه از مجموعه اطلاعاتی که از متون منتشر شده این فرقه در اختیار ما قرار گرفته است، دانسته‌ایم که اسماعیلیان از این دوران به عنوان «مستور» به معنای «پوشیدگی» و «پنهانی» یاد کرده‌اند. (۱) دلیل پنهان کاری آنان و زندگی به اصطلاح «زیر زمینی» شان بنا به دلایل زیادی بوده است که مهمترین آنها را می‌توان چنین برشمرد:

۱- آنان همواره در میان مردمی زندگی می‌کرده‌اند که دارای مذهبی دیگر بوده‌اند و معمولاً این مذهب، رسمی و مورد حمایت شدید حکومت‌ها بوده است. و این حکومت‌ها که بیشتر وابسته به حمایت و پشتیبانی عمیق عباسیان یعنی دشمنان قسم خورده فاطمیان بوده‌اند، باعث تحریک مردم و شوراندن آنها علیه پیروان این فرقه می‌شدند.

۲- اصول عقاید آنان مورد انتقاد شدید علمای فرقه‌های دیگر اسلامی بوده است به طوری که آنان همواره فرقه‌ای «ضاله» شمرده شده‌اند.

۳- فعالیت‌های آنان صرفاً تبلیغی و مذهبی نبوده است بلکه عمدتاً آنان به دنبال اهداف سیاسی بوده‌اند و برای همین شاخه نظامی بسیار قوی برای غلبه بر دشمنان تشکیل داده بودند....

۴-... برای همین هم مسکن و مأوای آنان در دل قلعه‌هایی بر سر کوهساران قرار داشته است، پناهگاه‌های امنی در مناطق صعب‌العبور کوهستانی؛ آنان را از دشمن حفظ می‌کرد. این پنهان بودن و پنهان ماندن در ابعاد گوناگونی در اعتقاد و عرصه‌های دیگر زندگی آنان نیز جلوه‌گر شده است. یکی از جلوه‌های تأثیر این نوع زندگی مخفی، سخن گفتن به رمز و مثل و نیز وجود اصطلاحات خاصی است که در میان این فرقه رواج داشته و در مواردی این اصطلاحات در مناطق تحت نفوذ آنان مانند: ایران، بحرین، شام، عراق، افریقا، یمن، لبنان و شبه قاره هند با همدیگر فرق می‌کند و نیز در طول تاریخ حیات این فرقه نیز در مواردی این اصطلاحات معنای دیگری یافته و یا دگرگون شده

است. این موارد به تشّت و پراکندگی بیشتری در فهم بهتر این مذهب در ادوار مختلف تاریخ انجامیده است.

۵- گستردگی تشکیلات آنان که در دوره مستنصر، خلیفه فاطمی، شامل ۱۲ بخش جغرافیایی در جهان اسلام آن روز بوده و فاصله این بخشها و نیز پنهان کاری آنان که شاید تنها با تشکیلات ما در ارتباط بوده‌اند و دلیل آن هم روشن است که کشف و یا از هم پاشیدگی یکی از بخش‌ها به وسیله دشمنان آنان، باعث آسیب دیدن جاهای دیگر نشود.

۶- آنان که در مورد این جنبش مطالعه کرده‌اند به بخشی از منابع دسترسی داشته‌اند و حتی گاه ده‌ها سال تکیه و مطالعه بر روی یک منبع، محور و مرکز کار پژوهشگران بوده است. نتیجه آن، چنین شده است که در هر دوره و مقطعی نظر یک پژوهشگر ملاک و معیار بوده است.

۷- منابعی که در اختیار پژوهشگران بوده است، اطلاعات کم و بیش مغرضانه دشمنان این فرقه است، و آنان مجالی را برای ارایه نظریات خود به طور گسترده در طول تاریخ تا سال‌های اخیر نیاخته بودند، پس ملاک قضاوت بیشتر منابع، دشمنان آنان بوده نه نویسندگان و متفکران اسماعیلیه.

۸- درون‌گرایی خود جنبش، که باعث شده اسرار و اعتقادات آنان نه تنها برای دشمنان که برای بخش عظیمی از طرفداران خود نیز پنهان بماند و می‌دانیم که اسماعیلیان اسرار جنبش را بسته به درجه مبلغ دینی در اختیار او می‌گذاشتند. در نتیجه اطلاعات یک مأدون با یک داعی و... فرق می‌کرد. و این مسأله یعنی طبقه‌بندی نظرات مراتب اسماعیلیه تاکنون تدوین نشده است (با توجه به ادوار تاریخی و سیر عقاید این فرقه).

۹- تناقض در میان مآخذ خود اسماعیلیان، که علت آن بعد از مرگ مستنصر در میان دو شاخه اصلی یعنی نزایه و مستعلویه شدت یافته بود و هر کدام از آنان نظرات خود را برحق تر می‌دانستند. این تناقض، در بین داعیان و امامان این فرقه‌ها در دوران مختلف نیز وجود دارد.

۱۰- جنگ قدرت در درون فرقه که گاه به برداشته‌های گوناگونی از مبانی فکری جهت کوبیدن طرف مقابل و بهره‌برداری از آن منجر شده است و نیز وجود دو دوره

“ستر” و فعالیت آشکار و مهم‌تر از همه، قدرتهای محلی که گاه با شاخه اصلی مخالفت می‌کردند، نمونه‌اش اسماعیلیان “بحرین” هستند.

۱۱- اهل فن و پژوهشگران، بیشتر نوشته‌های خود را بر مبنای یکی از مآخذ اهل سنت و یا شیعه امامیه یا... نوشته‌اند؛ در نتیجه پژوهش جامع و کاملی هنوز هم به عنوان مرجع مورد اعتماد کمتر وجود دارد.

۱۲- نظریات متفاوت و گاه جسورانه آنان از تفسیر قرآن و احکام الهی و واجبات فروع دین و تأویل و رمز و مثل که خود این تفسیرها و تأویل‌ها درجه بندی شده است و این درجه بندی باعث سردرگمی دوستان و دشمنان آنها شده است.

۱۳-...

پس درست به همین دلایل است که ما به بررسی اصطلاحات ویژه اسماعیلیه در دیوان شعر ناصر خسرو می‌پردازیم، چرا که این گام بسیار کوچک می‌تواند مواد مصالحي را در اختیار پژوهندگانی قرار دهد که می‌خواهند مطالعات گسترده تری را برای شناخت دقیق‌تر این فرقه انجام دهند و بتوانند:

۱. اصطلاحات قدیم و جدیدتر را درباره یک موضوع با توجه به ادوار تاریخی مقایسه کنند.
۲. اصطلاحات را در محیط‌های جغرافیایی محل نفوذ آنان جمع‌آوری و دسته‌بندی کنند.
۳. تفاوت این اصطلاحات را در بین داعیان و حجت‌ها و... این فرقه بشناسند.

## مراتب دعوت

پس بنا به همه موارد فوق، ابتدا به سراغ دعوت اسماعیلیان می‌رویم تا ببینیم ناصر خسرو سلسله مراتب را چگونه آورده است و سازماندهی اسماعیلیان چگونه بوده است؟ اما قبل از آن، ذکر یک نکته ضروری است و آن این است که ناصر خسرو هرگز نامی از اسماعیلیان نیاورده است و در تمامی دیوان شعرش به اسماعیل و دیگر امامان اسماعیلی غیر از مستنصر اشاره نکرده است اما “اسماعیلیه” را و مذهب فاطمی را این گونه آورده:

۱- از این مذهب به عنوان “درخت” و “شجر” یاد کرده است؛ مانند:

تا بار آن درخت مبارک بخورده‌ام گشته ست با قرار دل بی‌قرار من

او در قصیده ۱۴۰ دیوانش ۲۹۹-۱۳، از فرقه اسماعیلیه با نام خرمابنی که شاخش در آسمان است؛ سخن گفته است:

خرمابنی بدیدم شاخش در آسمان بروی نثار کرده خرد کردگار من  
با بیم و نا امیدیه سختی زی او شدم زو بختیار گشتم و شد بخت یار من  
گفتم به راه جهل همی توشه بایدم گفتا ترا بس است یکی شاخسار من

(۲۹۹ ب ۱۰-۸)

او بار دیگر، دست مستنصر را دست "نبی" می‌خواند و از مذهب اسماعیلیه به عنوان "شجر عالی پر سایه مثمر" یاد می‌کند و می‌گوید که المؤید، داعی معروف:

دستم به کف دست نبی داد به بیعت زیر شجر عالی پر سایه مثمر

(۵۱۳-۱۲)

۲- علم دعوت = دین اسماعیلیه

و نیز کتاب دعوت:

هر سال یکی کتاب دعوت به اطراف جهان همی فرستم

(۲۲۱-۱۷)

۳- از مذهب اسماعیلیه با عنوان "بهشت"، امت مستنصر و... یاد کرده است. وقتی که به قاهره می‌رود "المؤید" به او می‌گوید که:

این چرخ برین است پر از اختر عالی لابل که بهشتت پر از پیکر دلبر

(۵۱۱-۹)

که منظور از "چرخ برین" و "بهشت" مذهب اسماعیلیه و "اختر عالی" داعیان اسماعیلیه هستند. و نیز:

مستنصری معانی و حکمت به نظم و نثر بر امتت که خواند الا که حجتش؟

(۱۸۱-۱۳)

(ر.ک: تاریخ و عقاید اسماعیلیان، دکتر فرهاد دفتری، صص ۱۶۹-۱۰۹)

## ۱- اصطلاحات مراتب دعوت

اکنون مراتب تشکیلات اسماعیلیه را از پایین به بالا تعریف می‌کنیم و سپس در شعر ناصر، بررسی خواهیم کرد.

۱- مستجیب، کسی که تازه به این مذهب گرایش پیدا کرده است و دعوت این مذهب را اجابت کرده (نودین).

۲- مأذون، مرتبه ای بالاتر از مستجیب و آن کسی است که اذن و اجازه یافته که نه تنها کاملاً به مذهب وارد شود، بلکه دیگران را نیز می‌تواند به این فرقه فراخواند. مأذون، در واقع تحت نظر داعی فعالیت می‌کند و دستیار اوست.

۳- داعی، کسی است که مراتبی را طی کرده است تا به عنوان نماینده دعوت اسماعیلیه رسیده است. او مبلّغی است که وظیفه‌اش، نشر دعوت به این مذهب می‌باشد، داعی، سرپرست و رهبر چند مأذون است و خود نیز زیر نظر حجت فعالیت می‌کند، گفته شده که هر ۳۰ نفر داعی تحت نظر یک حجت قرار داشته است.

۴- حجت، آن گونه که ناصر خسرو می‌گوید؛ حجت، نماینده تام الاختیار امام است که تعداد حجت‌ها ۱۲ نفر بوده است که هر کدام از آنان در یک منطقه جغرافیایی خاصی فعالیت می‌کرده‌اند که به آن منطقه "جزیره" گفته می‌شود.

۵- امام، رهبر مذهب اسماعیلیه در هر دوره‌ای را "امام" می‌گویند. علم تأویل و استنباط از تنزیل نزد امام است، او فرمانده و رهبر بی‌چون و چرای فرقه است. در شعر ناصر خسرو "امام" مستنصر و خلیفه فاطمی است.

۶- اساس، که به او وصی و نیز صامت هم می‌گویند، مفسر و تأویل کننده معنای باطنی قرآن است. و جانشین پیامبر ناطق. در شعر ناصر خسرو و طبق اعتقادات این فرقه "اساس" حضرت علی(ع) است.

علی مان اساس است و جعفر امام نه چون توز دشت علی جعفریم

(۵۰۵، ب ۱۶)

۷- ناطق یا رسول که پیامبر اکرم(ص) است و خزینه علم الهی است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. (ر.ک: کتابخوان الاخوان، ص ۱۷ به بعد)•

البته این اصطلاحات همان گونه که گفتیم همه جا یکسان نیست. حمیدالدین کرمانی و بعضی دیگر از اسماعیلیه اصطلاح "باب" را هم که بر رئیس اداری دعوت در زمان فاطمیان اطلاق می شده است، آورده اند (ناصر بجای آن دربان گفته است در قصیده ۲۴۲ دیوان) این مرتبه بعد از امام قرار دارد. و گویا رابط بین امام و حجت بوده است. حمیدالدین کرمانی مراتب هفت گانه دعوت را بدین ترتیب ذکر می کند: ناطق، اساس، امام، باب، حجت، داعی، مأذون، و داعی را به داعی بلاغ و داعی مطلق و داعی محدود و همچنین مأذون را به مأذون مطلق و مأذون محدود تقسیم می کند<sup>۱</sup> و ناصر خسرو گوید: مردم را اندر مراتب دعوت نیز هفت منزلت است از رسول و وصی و امام و حجت و داعی و مأذون و مستجیب<sup>۲</sup>. و نیز "قاضی نعمان در "الرساله المذهبه" مراتب دعوت را بدین ترتیب یاد می کند: مؤمن، داعی، حجت، امام، اساس، ناطق، وسائط روحانی، باری سبحانه<sup>۳</sup>. ظاهراً پیروان حسن صباح برای مراتب و درجات، اصطلاحات دیگری داشته اند؛ مانند: رفیق، لاصق و فدائی و غیره... و به جای "جزیره" نیز "بحر" می گفته اند و "دروزیان" اصطلاحات خاصی داشته اند مانند جناح، مکاسر، تالی، متمم و...<sup>۴</sup> حال اجازه بدهید که در ذیل هر اصطلاح مطالب را از آثار ناصر بیاوریم:

### ۱-۱ مستجیب

ناصر اگر چه در آثار منشورش از مستجیب نام برده ولی تا آنجا که نگارنده می داند در شعرش این واژه را به کار نبرده است.

### ۱-۲ مأذون

ناصر در شعری به افرادی که تحت هدایت او هستند، "مأذون" خطاب کرده است.

مراگر ملک مأذون نیست شاید که افزونم ز مأمون هست مأذون

(۱۴۵-۲۵)

۱- (راحه العقول ص ۱۲۸) •

۲- (جامع الحکمتین ص ۱۱۰ نک: به نقل از ص ۲۵۴ تحلیل اشعار ناصر خسرو، دکتر مهدی محقق).

۳- (خمس رسائل اسماعیلیه، ص ۷۲، به نقل از تحلیل اشعار ناصر خسرو، ص ۱۲۸).

۴- (نک: مقدمه تقی زاده بر دیوان ناصر خسرو به تصحیح تقوی).

او معتقد است که اگر "سقراط" مأذون او شود، یعنی تحت تعلیم او قرار گیرد بر حکیمان دیگر فخر خواهد جست:

فخر جوید بر حکیمان جان سقراط بزرگ  
گر تو ای حجتِ مرورا پیش خود مأذون کنی  
(۸-۲۷)

او معتقد است به جای مبلغان اسماعیلیه، اکنون دیو؛ یعنی عباسیان در خراسان به مأذونی ایستاده است.

چون سر دیوان بگرفت سر منبر  
هر یکی دیو باستاد به مأذونی

(۲۳-۳۶۷)

و خطاب به دشمنان می‌گوید:

نیست قوی زی تو قول و حجتِ حجت  
چون عدوی حجتی و داعی و مأذون

(۳-۴۹۲)

اگر مأذون علم بیاموزد "داعی" می‌شود:

شاگرد اهل علم شوی به زان  
کاکنون رهی و چاکر خاتونی  
مردم شوی به علم چو مأذون کو  
داعی شود به علم ز مأذونی

(۱۵ و ۱۶-۳۸۲)

وی در شعرش، تأویل را علمی می‌داند که اندر میان حجت و مأذون است و راز آن را کسی می‌فهمد که علم دعوت = دین اسماعیلیه را بداند:

تاویل حقیق در شب ترسائی  
شمع و چراغ عیسی و شمعونست  
این علم را قرار گه و گشتن  
اندر میان حجت و مأذونست  
این راز را درست کسی داند  
کش دل به علم دعوت مشحونست

(۲۵۷ ابیات ۲۵ - ۲۳)



## ۱-۳ داعی

او از این مرتبه علاوه بر ص ۴۹۲-ب۳ و نیز، ص ۳۸۲ ب ۱۵ و ۱۶ که در "مأذون" دیدیم بارها از داعی یاد کرده است. او یک بار از داعی الدعاء مصر یعنی المؤید شیرازی تحت عنوان "داعی من" یاد کرده است

پیش داعی من امروز چو افسانه است حکمت ثابت بن قره حرّانی

(۴۳۷-۷)

و نیز، همان گونه که در پیش گفتیم هنگامی که المؤید به او می گوید، که اینجا یعنی در قاهره:

این چرخ برین است پر از اختر عالی لابل که بهشتست پر از پیکر دلبر

(۵۱۱-۹)

منظور از "اختر عالی" و "پیکر دلبر" داعیان هستند. او در ابیات دیگری نیز از داعیان به "اختر ازهر" تعبیر کرده است.

از خاک مرا بر فلک آورد جهاندار یک برج مراداد پر از اختر ازهر

(۵۱۳-۱۰)

منظور او از برج، علاوه بر اشاره داشتن به بروج دوازده گانه فلکی چیز دیگری است و آن "جزیره" می باشد که "دوازده" بوده است و رئیس هر جزیره حجت و حجت نیز رهبری گروهی از مبلغان را به عنوان "داعی" به دست داشته است، پس برجی که پر از اختر ازهر است یعنی جزیره هایی که پر از "داعی" است.

## ۱-۴ حجت

ناصر بارها از خود، تحت عناوین حجت زمین خراسان (ص ۸ ب ۸) و حجت خراسان (ص ۱۰ ب ۴) یاد کرده است و نیز حجت مؤمنان خراسان (ص ۱۷ ب ۹) و اغلب تنها از عنوان "حجت" در شعر نام برده است (ص ۱۱ ب ۱۷ و... ص ۱۳ ب ۱۴)، تو باید سخن خوب را از حجت بشنوی (۲۳ ب ۳)، شعر حجت را بخوان و سوی دانش راه بجوی (ص ۲۷ ب ۴)، سقراط بر حکیمان فخر می جوید اگر مأذون بشود و تحت رهبری حجت در آید (ص ۲۷ ب ۸)، راه حق را از شعر حجت بجوی (ص ۲۹ ب ۱۶)، سخن حجت مانند خزادکن،

نرم، نیکو و با قیمت است (ص ۳۷ ب ۵)، حجت است که زمانه ی نا مساعد را به زر و گوهر الفاظ و معنی می آراید (ص ۳۹ ب ۲)، سخن های حجت با عقل ساخته (سنجیده) گفته می شود (ص ۴۲ ب ۱۳). می بینیم که از میان مراتب دیگر اسماعیلیان واژه حجت بیشتر از همه به کار رفته است. ما این واژه را تا ص ۱۰۱ دیوان پی گرفتیم، و در مابقی دیوان نیز تقریباً در پایان همه اشعار این واژه به کار برده شده است. دلیل آن، این است که یکی رتبه تشکیلاتی ناصر خسرو "حجت" بوده است و دیگر تخلص شعری اوست.

اشعار پند و زهد بسی گفته است این تیره چشم شاعر روشن بین  
 آن خوانده ای، بخوان، سخن حجت رنگین به رنگ معنی و پند آگین  
 گر در نماز شعرش بر خوانی روح الامین کند سپست آمین  
 حجت به شعر زهد و مناقب جز بر جان ناصبی نزنند ژوپین

(۹۰ ب ۷-۴)

## ۱- ۵ امام

در آیین اسماعیلیه "امام" داننده علم حق است و باید این علم را از او بیاموزی:  
 تا نبینی رنج و، ناموزی ز دانا علم حق کی توانی دید بی رنج آنچه نادان آن ندید  
 (۵۳ ب ۳)

ناصر برخیز و به فرمان امام جهان (= مستنصر) در بحر سخن بادبان را بر کش (ص ۱۵ ب ۱۸)، چون تو امام زمان (= مستنصر) را امین و یمینی (ص ۱۷ ب ۹)، راز یزدان رایکی والا و دانا خازن است که مانند ابر آب زندگانی است، او خازن علم قرآن یعنی فرزند شیر ایزد (۱) است (ص ۵۴، ب ۷-۵)، این علم از طریق این شیر ایزدی یعنی وصی به امام رسیده است پس امام راهبر توست، اگر می خواهی بر ترجمان کتاب خدای دست یابی به امام الانام و فخر امت "مستنصر" روی بیاور، چرا که تار و تم دین از این امام است:

سوی ترجمان کتاب خدای امام الانامست و فخر الامم  
 نکرد از بزرگان عالم جز او کسی علم و ملک سلیمان بهم  
 امام تمام جهان بو تمیم که بیرون شد از دین بد و تار و تم

(۶۳ ابیات ۲۱-۱۹)

پسران علی (ع) امامان حَقَّند (ص ۶۶ ب ۶). ناصر خسرو به دل بنده امام زمان (= مستنصر) است (ص ۹۲ ب ۱۴)، اما ناصبی ۷۲ امام در دین دارد (ص ۹۸ ب ۶). طریق سه امام (مالکی، شافعی، حنفی) می و قیمار است و... (ص ۱۱۳ ب ۳). وقتی جسمت را هنگام نماز به سوی حجاز می گیری، روی جانت را سوی امام حق (= مستنصر) بکن (ص ۱۱۴ ب ۹)، چون بر مذهب امام میامین (= مستنصر) هستم (ص ۱۳۵ ب ۱۸). من از موقعی که در حریم قصر، امام اللوا شدم و بر جان من نور امام زمان تافت، از جفای دیو فریاد رفتم؛ - لیل السرا بودم اما شمس الضحی شدم (ص ۱۳۹ ب ۱۶-۱۴). او در شعرهای زیادی از امام تحت عناوین و صفتهای مختلفی مانند امام زمان اما حق یاد کرده است. البته این جز مواردی است که ناصر صفتهای امام را آورده است مانند:

راز یزدان را یکی والاودانا خازنست راز یزدان را گزافه من توانم گسترید؟

(۴-۵۴)

که اشاره به مستنصر دارد و برای این موارد باید واژه‌ی مستنصر را در کل دیوان بررسی کرد.

امام به معنای پیشوا و مقتدای دینی:

بحر است علم را به مثل فرقان وز بحر علم امام چو جیحونست

(۱۶-۲۵۷)

و نیز در اشعار زیر آمده است:

۲۰۸/۱۷-۲۰۷/۱۳-۱۵۹/۱۲-۱۵۹/۶-۱۲۰/۸-۱۱۳/۶-۹۸/۱۳-۹۴/۱-۹۴/۹-۵۱  
 ۴۵۴/۲۱-۴۵۰/۹-۴۵۰/۲۴-۳۶۷/۱۹-۲۸۷/۱۱-۲۴۸/۱-۲۲۲۳/۱۳-۲۲۱/۱۱-۲۰۹/۱۸  
 ۱۲-۴۹۳/۱۶-۴۵۷/۸

امام کردن: به معنای اقتدا کردن:

گر آب روی همی بایست قناعت را چو من به نیک و بد اندر امام باید کرد

(۶-۱۵۹)

و در موارد زیر منظور از امام، همه جا مستنصر است:

امام = مستنصر، ۱۴۳ ب ۲۳ / ۲۱۵ ب ۱۸ / ۶ ب ۲۱ / ۸  
 امام الانام، ۶۳ ب ۱۹

امام ابن الامام ابن الامام، ۳۶۴ ب ۹

امام اللوا، ۱۳۹ ب ۱۴

امام تمام جهان بو تمیم، ۶۳ ب ۲۱

امام جهان، ۱۵ ب ۱۸

امام حق، ۶۶ ب ۱۸۱ / ۶ ب ۸ / ۳۹۲ ب ۱۱۴ / ۸ ب ۹

امام خلق عالم بو تمیم، ۱۹۵ ب ۲۰

امام روزگار، ۱۵۱ - ۷

امام زمان ( = زمانه )، ۱۷-۹۲/۹-۱۳۹/۱۴-۱۳۹/۱۶-۱۴۳/۱۷-۲۱۱/۲۰-۲۴۲/۴-

۷-۴۷۴/۱۱-۴۴۶/۸-۲۵۱/۲

امام عصر (ع)، ۱۷۲ ب ۲۵

امام میامین، ۱۳۵ ب ۱۸

امام جلال، ۳۷۱-۳۹۲/۱۹-۶

و سرانجام موارد دیگری که امام را غیر از مستنصر آورده است:

حیدر امام تست و شبر وانگهی شبیر، ۱۰۵ ب ۳

سه امام (شافعی، مالکی، حنفی)، ۱۱۳ ب ۳

می و قیما رو لواطت به طریق سه امام مر ترا هر سه حلالست، هلاسر بفرار

خواجه امام: امام ناصبی را به صورت استهزاء به کار برده است (باید یادآوری کرد که

گاه ناصر ترک ادب شرعی کرده است و امروز این گونه سخن ها قابل دفاع نیست)

گوید: سخن نباید از رافضی شنودن کرد این حدیث ما را خواجه امام تلقین

(۱۳-۲۳۷)

### (۱-۶) اساس و وصی

علی مان اساس است و جعفر امام نه چون تو زدشت علی جعفریم

(۱۶-۵۰۵)

ناصر، اساس را حضرت علی (ع) می داند و در بیت دیگری نیز می گوید:

تا اساس تنم به پای بود نرم جز که بر طریق اساس

(۴۳۹-۱۰)

و نیز اساس را همراه با مراتب دیگر فرقه اسماعیلیه در یک بیت آورده است:

فضل سخن کی شناسد آنکه نداند فضل اساس و امام و حجّت و مأذون

(۱۰-۳)

او از "وصی" هم مکرر نام برده است:

گر گفتم از رسول علی خلق را وصیست سوی شما سزای مساوی چرا شدم؟

(۱۳۹-۲۲)

سپس وصی را این گونه توصیف می کند:

شرف خیر به هنگام پدید آید ازو چون پدید آمد تشریف علی روز غدیر

بر سر خلق مرو را چو وصی کرد نبی این به اندوه در افتاد ازو وان به زحیر

... او سزاید که وصی بود نبی را در خلق که برادرش بدوین عم و داماد و وزیر

(۲۱۹ ب ۱۶ - ۱۴)

او معتقد است که نور ازلی بر دل پیامبر تابیده است و این نور بر اولاد نبی باقی

گشته است:

وین نور بر اولاد نبی باقی گشته ست کز نفس پیامبر به وصی بود وصالش

و امروز هم اگر بیایی این نور را خواهی یافت:

زین نور بیایی تو اگر سخت بکوشی با آنکه نیایی ز همه خلق همالش

و منظور او سیر درجات از پیامبر به علی (ع) و از او به امام اسماعیلیه است.

(درباره این سیر نگاه کنید به ص ۲۰۷ ابیات ۱۰-۲۵)

می دانیم که به فرقه اسماعیلیه اساسین و اساسیون نیز اطلاق شده است. شاید

معادل لاتینی این کلمه هم از همین ریشه باشد و نه آن گونه که بعضی گمان کرده اند؛

یعنی گفته اند که مارکوپولو اولین بار کلمه "حشاشین" و "حشاشیون را به اروپا وارد

کرد و این نام با تغییر آوا بر فرقه اسماعیلیان اطلاق شد و بعدها به معنای "آدمکش و

تروریست " در زبان انگلیسی و... بکار رفت. ما می‌دانیم که افسانه‌های زیادی در مورد آنان بافته شده است و نمی‌خواهیم وارد این مقوله شویم پس بر می‌گردیم بر سر واژه اساس.

اساس به این دلیل به حضرت علی(ع) اطلاق شده که وی شالوده تأویل‌های نهان دانسته شده است. اسماعیلیان معتقدند که: ناطق یا پیغمبر هر عصر، برون مایه احکام آسمانی و نیروهای گوهر خرد را که مانند گنجینه سر بسته‌ای است به جهان می‌آورد، باز می‌گوید و می‌رود، اما اساس که جانشین و وصی اوست مانند زمین که پهنه ظهور و کارکرد نیروهای آسمانی است درون مایه آن قوانین را با کلید تأویل و تفسیر و گزارش می‌گشاید و راز معرفت را به جویندگان آن می‌نماید، پس ناطق آورنده و گوینده احکام آسمانی است و به عبارتی خداوند تنزیل است یعنی آورنده احکامی است که بر او نازل شده است و اساس گزارشگر راستین معناهای آن احکام و گزارش‌گر درون و مغز آن احکام است. اساس نماینده نفس کل است که بدون آن به نماینده عقل کل، یعنی ناطق نمی‌توان دست یافت. ناصر خسرو از نفس کل، عقل کل، جد و فتح و خیال در آثارش به عنوان پنج روحانی یاد کرده است<sup>۱</sup>. در مورد واژه "اساس" باید این نکته را هم افزود که ناصر از آنجا که مکرر از حضرت علی(ع) به عنوان وصی یاد کرده است و نیز بارها و بارها او را با "هارون" یکی دانسته است (طبق حدیث منزلت) و هارون را نیز وصی موسی(ع) می‌داند:

یوشع بن نون اگر چه نیز وصی بود همبر هارون نبود یوشع بن نون

(۱۷-۴۹۱)

و دیدیم که در بیتهی گفت: علی مان اساس است، پس نتیجه می‌گیریم که وصی در دیوان اشعار او هم ردیف با اساس است و برای درک بهتر واژه "اساس"، نه تنها می‌باید همه بسامدهای وصی را پی‌گیری کرد بلکه واژه "هارون" را نیز باید مورد مطالعه جدی قرار داد. هارون در ص ۴۹۱ب/۱۷، ۴۹۲ب/۲، ۱۴۵/۱۸، ۲۵۶/۱۸ب، ۴۸۵/۲۱ب، ۳۸۶/۱۶

۱. (نک: خوان الاخوان ص ۲۴۲ و ص ۳۱۲) و نیز در مورد واژه اساس نگاه کنید به: مجله آینده تیر - شهریور ۱۳۵۸. مقاله اساسین و اسماعیلیون نوشته عبدالرحمن عمادی که ما در نوشتن توضیحات واژه "اساس" از آن سود برده‌ایم.

۱۵ / ۱۹۸ ب ۴ / ۴۵۰ ب ۴ / ۱۴۵ ب ۱۸ / ۲۷ ب ۱ آمده است و وصی در ۲۰۷ ب ۲۵ - ۱۴ / ۵۴۰ ب ۱۱ / ۴۹۱ ب ۱۷ آمده است.<sup>۱</sup>

### ۱-۷ ناطق یا رسول

قرار گاه طبیعی ظهور و تجلی نیروهای خرد آسمانی یا عقل کل، ناطق است. او در آثار منشور خود به ویژه در "وجه دین" برای ناطق سه مرتبت قایل است؛ رسالت، وصایت و امامت و "اساس" را دارای دو مرتبت یکی وصایت یعنی اساسیت و دیگر امامت می‌داند. او در شعرش عالم نطق را آورده است ولی به جای ناطق "رسول"، "نبی"، "پیغمبر"، "احمد" و "مصطفی" را مکرر تکرار کرده است. (عالم نطق در ص ۱۴۶ ب ۱ آمده است) ناصر در قصیده ۸۲ دیوانش با مطلع:

پشتم قوی به فضل خدایست و طاعتش تا در رسم مگر به رسول و شفاعتش

درباره رسول، حق سخن را ادا کرده است. در مورد ناطق، پیش از این، ذیل اساس توضیح دادیم - اما توضیح بیشتر در مورد رسول را باید در بخش جداگانه بررسی کنیم. خواننده در مورد ناطق و اساس می‌تواند به کتاب خوان الاخوان، ص ۲۵۷ به بعد و نیز ص ۲۰۲ و ۲۰۳ به بعد و نیز ص ۸۷ و در جامع الحکمتین، ص ۲۴۲ مراجعه کند، در آنجا پدر نفسانی را ناطق و مادر نفسانی را اساس دانسته است.

### ۲ و ۳ - جزیره و برج

همان گونه که در پیش از این گفتیم اسماعیلیان جهان آن روز را به ۱۲ منطقه جغرافیایی تقسیم کرده و در هر منطقه نیز یک "حجت" را به عنوان رهبر مذهبی تعیین کرده بودند و به هر یک از این مناطق جزیره می‌گفتند. در ایران "جزیره" خراسان به رهبری ناصر خسرو بوده است:

جزیره خراسان چو بگرفت شیطان در و خار بنشانند و بر کند عرعر

<sup>۱</sup> (در مورد اساس به صفحه ۸۶ خوان الاخوان مراجعه شود و نیز به ناطق در همین نوشتار / جامع الحکمتین، ص ۲۴۲ و نیز ص ۲۴۱ خوان الاخوان که می‌گوید: "خداوند تأویل اساس بود" بسیار مهم است.

مرا داد دهقسانی این جزیره به رحمت خداوند هر هفت کشور  
 خداوند عصر آنگه چون من مرورا ده و دو ستاره ست هر یک سخنور  
 (۳۰۸ ابیات ۱۷-۱۵)

ده دو = دوازده، اشاره به این نکته دارد که ۱۲ جزیره در جهان اسلام آن روز جزو منطقه تبلیغاتی اسماعیلیان بوده است. او علاوه بر نام "جزیره" بارها از عدد "دوازده" و نیز "برج" به همان معنای "جزیره" استفاده کرده است.

از خاک مرا بر فلک آورد جهاندار یک برج مرا داد پراز اختر از هر  
 (۵۱۳ - ۱۰)

برج، علاوه بر این معنا، ایهامی بر بروج دوازده گانه فلکی نیز دارد. او خطاب به مستنصر بardiگر از عدد ۱۲ استفاده کرده است:

خداوند عصر آنکه چو من مرورا ده و دو ستاره ست هر یک سخنور  
 (۳۰۸ - ۱۷)

چون من دوازده ست ترا اسپ و بارگیر لیکن ز خلق نیست جز از تو سوار من  
 (۲۰۰ - ۲)

بنمایم دوازده صف راست همه تسیح خوان بی آواز  
 (۱۵۳ - ۱)

او خود را صاحب جزیره خراسان می‌داند و به خواننده شعرش سفارش می‌کند از سخنان صاحب جزیره خراسان تعویذی درست کن تا بتوانی خودت را از دیو دنیا برهانی:

از این دیو تعویذ کن خویشان را سخنانی صاحب جزیره ی خراسان  
 (۸۶ - ۷)

و سرانجام خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

ای حجت زمین خراسان بگوی بر راستی سخن که توی ضامنش  
 ابلیس در "جزیره" تو بر نشست بر بی فسار سخت کش تو سنش

(۴۴۱، ابیات ۵ - ۴)



## ۴- تعلیم

اسماعیلیه را "تعلیمیّه" و "اهل تعلیم" نیز نامیده‌اند. "ناصر خسرو نیز به تعلیم و معلّم اهمّیت فراوانی می‌دهد" (تحلیل اشعار ناصر، دکتر محقق، ص ۳۷۲) او در شعری می‌گوید:

اندر خورافسر شود از علم به تعلیم آن سر که ز بس جهل سزاوار فسارست

(۲-۸۸)

او تأکید بسیاری در اشعارش درباره این "واژه" دارد. علم را ۴۹۰ بار، سخن را (=اندیشه) ۵۱۰ بار، حکمت را ۲۰۷ بار، خرد را بیش از ۴۰۰ بار و عقل را ۱۹۴ بار به کار برده است و اینها همه واژه‌هایی است که با معلّم و تعلیم سر و کار دارند. او بارها از علم حق (ص ۸۹ ب ۱۴۳/۲۲ ب ۱۵۹/۵ ب ۵۳/۱ ب ۷۴/۳ ب ۵/۵ و...)، علم و دین (۵۱ ب ۲ / ۱۲۵/۲۰ ب ۴۱۲/۲ ب ۱۲۶/۲ ب ۱۶۹/۲۲ ب ۱۳/۱۳)، علم و طاعت (ص ۱۱۸ ب ۱۲۰/۶ ب ۱۲۵/۱۲ ب ۱۲۸/۱۳ ب ۹۸/۱ ب ۹۸/۱ ب ۱۶۹/۴ ب ۱۶/۱۶) سخن گفته است، او معتقد است که:

دست بر پرمیز دار و خوب گوی و علم جوی تا به اندک روزگاری خویشتن قارون کنی  
(۲۵-۱۱)

زیرا علم، جان جان تست (۳۳ ب ۱۰ و نیز ۸۱ ب ۹) و پیغمبر، استاد علم است (ص ۶۹ ب ۶)، جان لطیف من به علم بر فلکست (ص ۷۹ ب ۲۰) و شرف آدمی در علم و فضلست (ص ۸۱ ب ۱)، و مکان علم نیز قرآن است (ص ۸۱ ب ۱) همان‌گونه که دیدیم طاعت با علم به دست می‌آید و عمل توأم با علم است.

او این واژه را همراه با طاعت، عمل، دین و حق آورده است و به خوبی، اندیشه تعلیمی را در رسیدن به این جهان پرورانیده است. خود معتقد است که:

تا نبودم من به حیدر متصل علم حق با من نمی‌کرد اتصال

(۵-۷۴)

او بارها و بارها از علم علی (ع) سخن گفته است:

علم علی نه قال مقالست عن فلان بل علم او چو در یتیمست بی‌نظیر  
اقرار کن بدو و پیاموز علم او تا پشت دین قوی کنی و چشم دل قریر

(۱۰۵ ب ۶-۵)

امیر المؤمنین فرموده است که: قیمت هر کس به علم اوست (ص ۱۱۹ ب ۱۳) ناصر، علم را به برگ (ص ۸۰ ب ۱۰)، آذین بستن (ص ۹۰ ب ۳)، مدینه (ص ۱۵۱ ب ۱)، کیمیای همه شادیها (۸۹ ب ۲۱)، زینی که بر اسب دنیا می‌گذاری (۱۱۹ ب ۸)، گوهر (ص ۱۰ ب ۱۰)، و جوشن در برابر تیر دهر (ص ۴۷۵ ب ۳)، سپر بر حوادث (۳۶۰ ب ۷ و ۸)، رحمت (ص ۷ ب ۹)، دارو (ص ۳۶۴ ب ۱۲)، آفتاب ص (۳۷۱ ب ۲۰) و... تشبیه کرده است.

این علم تا کنون نزد فاطمیان است و باید آن را از "دانا" یعنی امام فاطمی یادگرفت، باید این علم را که نهفته در تنزیل است بیایی و آن ممکن نیست مگر "تأویل" بدانی:

جزبه علمی نرهد مردم از ین بند عظیم کان نهفته ست به تنزیل درون زیر حجاب  
چون ندانی ره تأویل به علمش نرسی ور چه یکیست میان من و تو حکم کتاب

(۱۸۹ ب ۱۲ و ۱۳)

و این علم تأویل را باید از امامان که معلمند آموخت - ببینیم تنزیل و تأویل چیست؟

## ۵ - تأویل و تنزیل

پیدا چو تن تو است تنزیل تأویل درو چو جان مستر

(۹۴ - ۲)

ناصر، تنزیل را ۱۴ بار به کار برده است.

تنزیل یعنی فرو فرستادن و گاه به معنای مطلق قرآن آمده است. اما آنچه که از مجموعه اشعار ناصر و از دیگر نوشته‌های نثر او بر می‌آید، تنزیل را ظاهر قرآن و تأویل را باطن آن می‌داند. اعتقاد به تأویل و باطن قرآن از مهمترین مبانی فکری فرقه اسماعیلیه است. تأویلی که صاحبش حضرت علی (ع) است و علم تأویلی که در خاندان حضرت علی (ع) محفوظ مانده است، اکنون نزد امام فاطمی "مستنصر" موجود است و او به دیگران می‌آموزد. ناصر در جامع الحکمتین در سبب تألیف کتاب می‌گوید که وقتی به بدخشان آمدم: "و با آنکه مرکب علمای فلسفه را درس کرده بودم، علم دین حق را که آن تأویل و باطن کتاب شریعت {است} به حفظ داشتیم، اندر چهار صد و شصت و

دوم از تاریخ هجرت رسول... " که امیر بدخشان از او می‌خواهد که سؤالات خواجه ابوالهیثم را به نام او حل کند. (جامع‌الحکمتین ص ۱۷ به بعد)، او در زاد المسافرین قول بیست و هفتم و بویژه از ص ۴۷۲ به بعد، بسیاری از آیات را با روش خاص خود تأویل کرده است، و نیز در جامع‌الحکمتین (صص ۶۱ - ۶۰) می‌نویسد که:

"خبرست از رسول - علیه السلام - که روزی با یاران نشستہ بود، گفت: از شما کسی {باشد} که با شما جنگ کند بر تأویل کتاب، چنان که من کردم و بکشمتان بر تنزیل آن. بدین خبر: قوله "ان منکم لمن یقاتلکم علی تأویل الکتاب کما قاتلتکم علی تنزیله. " پس ابوبکر گفت: ای رسول الله من آنکس هستم که این جنگ کنم؟ رسول گفت: نه پس عمر گفت: یا رسول الله من هستم آنکس؟ گفت: نه. پس عثمان گفت: من هستم یا رسول الله؟ گفت: نه. گفتند: پس کیست آنکه بر تأویل کتاب جنگ کند؟ رسول گفت: ذاک خاصف النعل. گفت: آنکس ست که همی نعل دوزد. بنگرستند: علی ابن ابی طالب - رضی الله عنه - بود... آنکه دانستند که خداوند تأویل کتاب و شریعت اوست...<sup>۱</sup> و نیز (خداوند) علم تأویل وصی رسول الله است؛ او در دیوان اشعارش نیز مسأله تأویل را از این دریچه برای ما توضیح داده است: (همان، ص ۱۶).

معدن علم علی بود به تأویل و به تیغ مایه جنگ و بلا بود و جدال و پرخاش  
هر که در بند مثل‌های قرآن بسته شده ست نکند جز که بیان علی از بند ره‌اش  
هر که از علم علی روی بتابد به جفا چون کر و کور ماند بکند جهل سزاش  
تیغ و تأویل علی بر سزاست یکسر ای برادر، قدر حاکم عدلست و قضاش  
مایه خوف و رجا را به علی داد خدای تیغ و تأویل علی بود همه خوف و رجاش

(۲۷۶ ابیات ۱۶ - ۱۲)

او متعقد است که ظاهر قرآن، مانند آب دریا شورست ولی لؤلؤی این دریا تأویل است. لؤلؤ و جواهر که در بن دریاست و باید غواص باشی تا بتوانی آن را بیابی:

شورست چو دریا به مثل صورت تنزیل تأویل چو لؤلؤست سوی مردم دانا  
اندر بن دریاست همه گوهر و لؤلؤ غواص طلب کن چه دوی بر لب دریا؟

(۵ ابیات ۱۷ - ۱۶)

باید تأویل را به دانا داد و تنزیل را به غوغا (ص ۵ ب ۱۹)، مردم؛ معنا را از ظاهر تنزیل طلب می‌کنند (ص ۵ ب ۲۱)، می‌گوید که ای ناصر در دولت فاطمی دیوانت را به شعر حجت‌آگین بیاگن تا:

تا نور بر آورد ز مغرب تاویل نماز بامداد بین

(۵۱ ابیات ۱۷ - ۱۶)

اگر می‌خواهی از سر قرآن سر در بیاوری، پس علم تأویل را باید بدانی:

بر سر از سر قرآن و علم تأویلش بدان گره می‌زین چه به سوی عرش بر خواهی رسید  
(۲-۵۳)

به تنزیل از خسر ره جوی و تأویل ز فرزند اویابی و داماد

(۲-۶۲)

تأویل پر خردست (۹۴ ب ۲۵) و در میدان حکمت بر اسپ فصاحت جز به تنزیل و تأویل جولان مکن (ص ۵۸ ب ۵)، ای خردمند؛ تنزیل سر به سر پر مثلست و سوره الفیل نیز مثلی است که اگر آن را ندانی بر طریق پیل ملعون خواهی رفت:

نیست تنزیل سوی عقل مگر آب در زیر کاه بی تأویل

(۱۳-۱۲۳)

او در ق ۵۵ دیوان، ص ۱۲۳ درباره تنزیل، سخن را به تفضیل بیان کرده است و بارها از تأویل با "رمز" و "مثل" سخن رانده است:

قول مسیح آنکه گفت زی پدر خویش می‌شوم "این رمز بود نزد افاضل  
عاقل داند که او چه گفت و لیکن رهبان گمراه گشت و هر قل جاهل

(۱۳۷ ابیات ۳ و ۲)

پس ناصر، فهم تنزیل را بدون تأویل یک بعدی می‌داند:

هر که بر تنزیل بی تأویل رفت او به چشم راست در دین احو راست

(۲۵-۲۴)

و همان گونه که گفتیم:

مر نهفته دختر تنزیل را معنی و تأویل حیدر زیور است  
مشکل تنزیل بی تأویل او بر گلوی دشمن دین خنجر است  
حجتان، تأویل را از امام روزگار می آموزند:

حجتان دست رحمان آن امام روزگار دست اگر خواهند در تأویل بر کیوان کنند  
(۷-۱۵۱)

از ابر، تأویل قطرات باران بر اشجار و بر کشت زار علی (ع) می بارد:

نبارد مگر ز ابر تأویل قطر بر اشجار و کشت زار علی

(۱-۱۸۶)

مردم از علمی که زیر حجاب در درون تنزیل نهفته است و آن علم، تأویل نام دارد  
می رهند. (ص ۱۸۹ ب ۱۳ - ۱۲) فضل به تازی دانستن نیست بلکه به تأویل قرآنست (ص  
۲۴۹ ب ۱۳ - ۱۲) تأویل طلب کن که شمع و چراغ است و نادره افسون، رازی است که  
تنها آنهایی که به عمل دعوت (= اسماعیلیه) می پردازند، می دانند:

در خانه رسول چو ماه نو تأویل روز روز بر افزونست  
تأویل کن طلب که جهردان را این قرل بد یوشع بن نونست  
تأویل بر گزید، مسار جهل ای هوشیار نادره افسونست  
تأویل حق در شب ترسایی شمع و چراغ عیسی و شمعونست  
این علم را قرار گه و گشتن اندر میان حجت و مأذونست  
این راز را درست کسی داند که ش دل به علم دعوت مشحونست

(۲۵۷ ابیات ۱۱، ۲۵ تا ۲۱)

او همچنین در: ص ۲۷۲ ب ۲۳ / ۲۷۶ ب ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۴، ۲۵ / ص ۲۸۱ ب ۱۸ / ۲۸۴ ب ۱۸  
ص ۵۳ ب ۲۱۲ / ۲ ب ۱۸۹ / ۱۸ ب ۲۸۱ / ۱۲ ب ۵۴۲ / ۲۱ ب ۲، از تأویل و تنزیل نام برده  
است. علاوه بر این‌ها، او به تأویل بهشت در ص ۳۴ ب ۲۳ - ۱۸ پرداخته و می گوید اگر:

در بهشت از خانه زین بود قیصر اکنون خود به فردوس انار است  
این همه رمز و مثلها را کلید جمله اندر خانه پیغمبر است

تأویل بهشت را در ص ۲۱۲ ب ۳ تا ۱۸، نیز آورده و نیز ص ۴۴۴ ب ۱۳ - ۱۱، وی همچنین به تأویل عرش ص ۳۲۴ ب ۱۰ تا ۱۲ و ص ۱۵۰ ب ۸ - ۱ می پردازد. علاوه بر این‌ها، همه مواردی که ناصر از "رمز" و "مثل" سخن گفته منظورش تأویل است. و نیز خطاب به پیروان بو حنیفه می گوید:

خمر مثل‌های کتاب خدای گرت بجایست خرد، چون خوری؟

(۹-۵۵)

بر سر منبر سخن گویند، مرا و باش را از بهشت و خوردنی حیران همی زین سان کنند

(۲-۱۵۱)

پس نتیجه می گیریم که:

دشوار طلب کردن تأویل کتابت کار بست فرو خوانان این نامه بس آسان

(۸-۴۸۴)

و در سخنی از دل با رسول خدا(ص) می گوید:

چون به مشکلهای تأویلی بگیرم راهشان جز به سوی زشت گفتن ره ندانند ای رسول

(۱۲-۵۴۲)

## ۶- جدّ و فتح و خیال

ناصر در جامع‌الحکمتین درباره این سه حد، به تفضیل سخن گفته است و معتقد است که هفت نور ازلی عبارتند از: ۱- ابداع ۲- جوهر عقل ۳- مجموع عقل (عقل - عاقل و معقول) ۴- نفس ۵- جدّ ۶- فتح ۷- خیال و سپس می گوید که: اندر ظاهر شریعت مرین سه حد، را نام "جبرئیل" و میکائیل و اسرافیل است و... (ص ۱۰۹) او سپس در ص ۱۳۸ این کتاب می گوید که فرشته، روح مجرد است و ایجاد او به ابداع بوده است. از عقل و نفس و جدّ و فتح و خیال که نام‌های آن اندر ظاهر کتاب و شریعت، قلم، لوح، اسرافیل، میکائیل و جبرئیل است. و موجودات ابداعی را دو اصل است: از عقل و نفس. وز آن سه فرعست: جدّ و فتح و خیال<sup>۱</sup> او سپس در صص ۱۵۵-۱۵۴، سلسله

<sup>۱</sup> جامع‌الحکمتین، ص ۱۳۸.

مراتب اسماعیلیه را بر می‌شمارد و می‌گوید: که "رسول فرعست مر او را واصلست مر وصی را - وصی فرعست مر رسول را واصلست مر امام را..." و به ترتیب... حجت - داعی و اهل دعوت (= اسماعیلیه) - سپس می‌افزاید که "و دیگر جانب اصل: عقل برابر رسول فرعست مر او را واصلست مر وصی را و نفس را. و نفس فرعست مر عقل را واصلست مر امام را و جدّ را. و جدّ فرعست مر نفس را واصلست مر فتح را و حجت را. و فتح فرعست مر جدّ را واصلست مر خیال را و داعی را و خیال فرعست مر فتح را واصلست مر اهل دعوت را." پس اول عقل را، بعد نفس سپس جدّ، فتح و خیال.

او در کتاب خوان الاخوان، از ص ۱۹۹ در صف ۶۷ و بخش سخن اندر اثبات سه فرع روحانی: جدّ و فتح و خیال به تفصیل درباره این سه حدّ، روحانی توضیح داده است: "او معتقد است که جدّ اندر عالم روحانی، برابر با معادن اندر عالم جسمانی و فتح اندر عالم روحانی برابر با نبات اندر عالم جسمانی و خیال اندر عالم روحانی، برابر است با حیوان اندر عالم جسمانی"<sup>۲</sup>

عالم روحانی	=	عالم جسمانی
جدّ	=	معادن
فتح	=	نبات
خیال	=	حیوان

سپس به تشریح این سه حدّ روحانی در عالم علوی می‌پردازد و می‌گوید که هر یک از این سه حد فائده می‌پذیرند، از آن حد که برتر از اوست و در عالم جسمانی فائده برسانند بدان حد که فرود اوست. به عبارت دیگر، جدّ قوت امر را بپذیرد از نفس و آن را برساند به فتح، فتح به خیال و خیال به ناطق که در عالم جسمانی همان منزلتی را دارد که عقل در عالم روحانی و ناطق به وصی که وصی در عالم جسمانی همان منزلتی را دارد که در عالم علوی مرتبه نفس است و وصی به امام و...<sup>۳</sup>

تنها با درک مطالب فوق است که می‌توانیم این سه اصطلاح را در دیوان ناصر

بشناسیم او می‌گوید:

۱. جامع‌الحکمتین، صص ۱۵۵-۱۵۴.

۲. خوان الاخوان، ص ۲۰۲.

۳. همان، ص ۲۰۳.

امام زمان وارث مصطفی که یزدانش یارست و خلقتش عیال

ز جلد چون بدو جلد پیوسته بود به رحمت مرا بهره داد از خیال

(۲۵۱ ابیات ۹-۸)

و نیز در مورد مستنصر آورده است:

جوهر عقل زیر گفته اوست گر کسی یافت مر خرد را کان

فتح را نام اوست فتح بزرگ به مثالش خیال بسته میان

(۲۴۲ ابیات ۹-۸)

و نیز در مورد این سه اصطلاح که مطابقند با داعی - مأذون و مکاسر (نقیب) رجوع کنید به ص ۲۳۱ تاریخ و عقاید اسماعیلیه دکتر دفتری... .

## دیگر اصطلاحات

همان گونه که دیدیم ناصر همانند دیگر اسماعیلیان از فرقه خود به نام "دعوت" یاد کرد. و هرگز نام آنان که به اسماعیلیه معروفند نیاورده است. حتی در آثارش نیز بارها از واژه "دعوت" بجای اسماعیلیه استفاده کرده است: "خداوند علم تأویل وصی رسول الله است و مدققان دعوت استخراجی کرده اند از این سه نام؛ یکی علی و دیگر حق و سه دیگر وصی<sup>۱</sup> و نیز: "واصلست مر اهل دعوت را"<sup>۲</sup>

این راز را درست کسی داند که ش دل به علم دعوت مشحون نیست

(۲۵۷-۲۵)

## ۷- یاران

از اصطلاحات دیگر این فرقه واژه "یاران" است که مکرر به کار رفته است و منظور خلفای راشدین می باشد، البته همان گونه که دیدیم در جامع الحکمتین صص ۶۱ - ۶۰ می نویسد که: خبر ست از رسول - علیه السلام - که روزی با یاران نشسته بود... و

<sup>۱</sup> جامع الحکمتین، ص ۱۱۶ به بعد.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۵۵.



معلوم است که در آثار نثرش اصحاب پیامبر<sup>۸</sup> را " یاران " نامیده است ولی در شعر، تنها خلفای راشدین را می گوید:

ای آنکه چهار یار گوئی      من با تو بدین خلاف نارم  
شش بود رسول نیز مرسل      بندیش نکودر اعتدالرم  
از پنج جو بهتر ست ششم      بهتر ز سه باشد این چهارم

(۴۱۹ ابیات ۱۴ - ۱۲)

و نیز:

چه گویم کسی را که ابلیس گمره      کشیده ست از راه یک سوفسارش؟  
بگویم چو گوید " چهارند یاران "      بیاهنجم از مغز تیره بغارش

(۳۳۷ ابیات ۱۲ - ۱۳)

نیز: ص ۲۲۰ ب ۴۶۵ / ۷ ب ۵۵ / ۲ ب ۵۰۹ / ۱۹ ب ۴۳۵ / ۳ ب ۱۹۷ / ۲۲ ب ۱۰ و ۴۳۶ / ۱۱  
ب ۱۷ و ۲۱۹ / ۲۱ ب ۲۴ - ۲۳ / ۲۳۴ ب ۹ و ۵۲۸ / ۱۰ ب ۳.

## ۸ - جفت

از واژه‌های دیگر که در اصول اعتقادی و تبیین مسائل فکری از آن زیاد استفاده کرده است واژه " جفت " است. او معتقد است که هر چه در عالم علوی است مشابهی در عالم سفلی دارد؛ وارد شدن در این مورد نیاز به مقایسه و رجوع به ادیان و اساطیر قبل از اسلام، مانند " زروانیسم " یا " میترائیسم " و نیز بررسی مبانی اعتقادی زرتشت دارد که بحثی مفصل است و جای آن اینجا نیست.

هر آن چیزی که در آفاق موجود است هستی را      در انفس مثل آن بنهاده ایزد سر به سر بر خوان  
(تقوی، ۳۵۶)

" پس گفت که از هر چیزی دو جفت آفریدم یعنی که پیامبری از آن چیزهاست که او با وصایت جفت است مگر ایشان یاد کنند و بدانند که چون همه چیزها جفت است

پیمبری نیز جفت است و تنزیل با تأویل جفت است.<sup>۱</sup> بر اساس همین اعتقاد بود که ناصر جفت هر چیزی را در عالم علوی در عالم جسمانی هم مثال می‌زند. در قسمت اصطلاحات بخش جدّ و فتح و خیال به خوبی این اندیشه را می‌توان شناخت. در شعرش نیز:

مادر تو خاک و آسمان پدرتست در تن خاکی نهفته جان سمائی  
نیک بیندیش تا همی که کند جفت با سبک بساقي این گران فنائی  
جفت چرا کردشان به حکمت و صنعت چون به میانشان مگند خواست جدائی؟

(۹۱ ابیات ۱۱-۹)

او در شعری با مطلع:

امهات و نبات با حیوان بیخ و شاخند و بارشان انسان

(ق ۱۱۱، ص ۲۴۰ ب ۳)

به خوبی در مورد "جفت" توضیح داده است، آنچه مهم است، این است که اسماعیلیان در علم کلام هر مبحثی را با بینشی خاص مطرح کرده‌اند؛ یکی همین واژه "جفت" است:

آنکه معقول هست چون بهمان وین که محسوس نام اوست فلان  
جفتها را از طاق بشناسی به غلط نوفتی درین و دران  
جفت را جفت و طاق دان ز نخست با صفت جفت و بی صفت به عیان  
حدّ و محدود جفت یکدیگرند نیست با هست چون مکین و مکان  
عقل و معقول هر دوان جفتند همگان جفت کرده سبحان  
طاق با جفت هر دوان مقهور زانکه توحید نیست زیر بیان  
چون بدائی حدود جفتها برتر آئی ز پایه حیوان

(۲۴۱ ب ۹-۳)

می‌بینیم که ناصر خسرو در این اشعار از معنای رایج "جفت" و کاربرد آن مانند دیگر مواردی که در ص ۸۴ ب ۱۰ (خرد با جان جفت است)، ص ۱۰ ب ۱۵ (جان با جسم جفت است)، ص ۳۰۰ ب ۱۱ (جان با شخص (= وجود و تن) جفت است و نیز، ص ۴۲۶ ب ۱۹

<sup>۱</sup> خوان‌الاخوان، ص ۲۵۷، در این مورد به ص ۳۳۴ زادالمسافرین هم مراجعه کنید.

آورده، استفاده نکرده است. شرط گذاشتن از مرحله حیوانی، دانستن "حدود جفتیها"ست و می‌دانیم که در بینش ناصر؛ گاه ۲۱ حد و شش حد و... وجود دارند و همان‌گونه که دیدیم از نظر او در مجموع "عقل" که یکی از "هفت نور ازلی" است، "عقل و معقول" قرار دارند. پس عقل و معقول وقتی جفت شدند در واقع ما با یک بینش خاص و یک نوع تفسیر و تأویل خاص از پدیده‌های جهان روبه‌روئیم. به هر حال برای درک بهتر این واژه‌ها باید همه قصیده ۱۱۱ خوانده شود.

## ۹- خط خدا

تا اینجای کار، با فضای حاکم بر شعر ناصر آشنا شدیم. حالا می‌توانیم با اطمینان بگوییم که با شاعری سرو کار داریم که همه چیز را "دینی" و از دریچه دین نگاه می‌کند. برای روشن شدن مطلب، ما یک موضوع به ظاهر ساده را در تمامی دیوان او پی می‌گیریم تا بتوانیم او را بهتر بشناسیم و آن واژه "خط" است. ممکن است به نگارنده ایراد بگیرند که این اصطلاحات ممکن است خاص ناصر خسرو باشد و نه دیگر اسماعیلیان؛ باید بگوییم که حق با ایراد گیرنده است چرا که ما تا آن زمانی که همه آثار فارسی اسماعیلیه و از جمله ناصر خسرو را بر گه نویسی (= فیش) نکرده‌ایم نمی‌توانیم در مورد واژه‌ای مانند "پاران" با قاطعیت سخن بگوئیم. مثلاً ناصر خسرو واژه دیگری را با نام "ناصبی" بارها به کار برده است که البته می‌دانیم این واژه نه خاص اسماعیلیان است بلکه دیگر فرق اسلامی و بویژه شیعیان در برابر کلمه "رافضی"، اهل تسنن را "ناصبی" می‌گفتند و در بسیاری از کتب گذشته مانند دبستان المذهب، ج ۱، ص ۲۴۵ به بعد، یک فصل بلند درباره ناصبیان آورده است. ولی این را هم می‌دانیم که در شعر فارسی هیچ شاعری به اندازه ناصر این واژه را بکار نبرده است. پس "ناصبی" را می‌توان جزو اصطلاحات ناصر خسرو نیز بنامیم و به این ترتیب این واژه را هم یکی از اصطلاحات اسماعیلیان. البته در این مورد و موارد دیگر باید یکی از کلیدهای اصلی ما که اسماعیلیان بدان توجه خاص داشته‌اند، بدون شک، «نهج البلاغه» باشد. چرا که آنان کلام حضرت علی(ع) را اصل می‌دانند. مثلاً اعتقاد به باطن قرآن که باعث شد آن را "باطنیه" هم بنامند، در واقع نوعی برداشتی است که آنان از کلام علی(ع) داشته‌اند چرا

که آن حضرت بارها در این باره سخن گفته است. مثلاً امام علی (ع) می‌فرماید که قرآن: “ظاهره انیق و باطنه عمیق لایفنی عجائبه و لا یتقصی غرائبیه.” پس اعتقاد به ظاهر و باطن قرآن می‌تواند جزو اصطلاحات خاص اسماعیلیه باشد (هر چند بسیاری از فرق دیگر اسلامی نیز به باطن و تأویل قرآن اعتقاد داشتند). به هر حال یکی از آن واژه‌هایی که ناصر بیش از شاعران دیگر به کار برده است و جزو واژگان خاص او و در حد مشخصه سبکی او قرار می‌گیرد (مانند واژه یاران و ناصبی)، واژه “خط” است. برای آشنایی بیشتر خواننده، این واژه را در کل دیوان تحلیل می‌کنیم: ناصر خسرو همه مظاهر آفرینش و نیز حواس و نیروهای درونی آدمی را از جمله چشم و گوش و هوش و عقل و خاطر را “خط خداوند” می‌داند. او وجود آدمی را خط خدا و عالم را از زبان خدا می‌داند، پس هر چه در این جهان هست و نشانه‌ای از اوست خط و نوشته خداست.

زین فلک بیرون تو کی دانی که چیست؟ کاین حصاری بس بلند و بی دراست  
قول این و آن درین ناید بکار قول قول کردگار اکبر است  
قول ایزد بشنو و خطش ببین قول و خط من ترا خود از بر است  
همچنان که قول ما قولش بهست خط او از خط ما نیکوتر است  
چشم و گوش خلق بی شرح رسول از خط و از قول او کور و کور است  
قول او را نیست جز عالم زبان خط او را شخص مردم دفتر است  
خط او بر دفتر تنها ما چشم و گوش و هوش و عقل و خاطر است

(۳۴ ابیات ۱۱-۵)

اگر می‌خواهی منظر مبارک حیدر را ببینی به سوی مستنصر بشتاب تا او آن خط را به تو بیاموزاند:

(صص ۴۶-۴۷)

او همچنین عمل انسان را، خط خدا و جان را، نامه خدا می‌داند  
..ترا جانت نامه ست و کردار خط به جان بر مکن جز به نیکی رقم

(۶۲-۱۶ و ۱۸)

گوهر و نبات و حیوان نیز، سه خط مسطر خداوندی هستند:

از گسوه‌رو از نبات و حیوان بر خاک ببین سه خط مسطر

(۹۳ ابیات ۱۶-۱۴)

می‌گوید که من خط الهی را از مستنصر آموخته‌ام و در تمامی کتابهایم این خط را می‌توانی ببینی:

وانگاه مرا بنمود این خط الهی مسطور بر این جوهر و مجموع و مکسر  
...اقوال مرا گر نبود باورت، این قول اندر کتبم یک یک بنگر تو و بشمر

(صص ۱۳۴ - ۱۳۳)

او می‌گوید که پیغام فلک را می‌داند چون می‌تواند خط رحمان را که بر خاک نوشته است بخواند.

(۱۵۷ ابیات ۱۶ - ۱۴)

ناصر خسرو همه مواردی را که تاکنون از دیوان اشعارش آوردیم در کتاب معروف خود؛ یعنی زادالمسافرین در قول هفدهم از ص ۱۹۷ به بعد، کامل آورده است. او در این صفحات "بیان نوشته‌های آفریدگار اندر جسد ما که کدامست (ص ۲۰۲) و نیز "دلیل بر اینکه نوشته خدای آفرینش عالم است (ص ۲۰۷)، نوشته‌های خدا را به لطیف چون نفس و کثیف چون جسم و... تفسیر می‌کند (ص ۲۱۱) او بارها و بارها از "خط الهی" در این فصل و نیز کتابهای دیگرش سخن گفته است. اما در قصیده ۹۶ دیوان اشعارش ص ۲۰۸ درباره خط خدا حق سخن را ادا کرده است و مطلب را به اوج رسانیده است. مطلع آن قصیده، این است:

ای آنکه جز طرب نه همی بینم طلب گز مردمی ستور مشو، مردمی طلب

(۲۰۸ ب ۲)

این خط را تنها حضرت علی (ع) می‌تواند بخواند و "یاران" برای خواندن آن کورند (منظور از یاران، سه خلیفه هستند).

با علی باران بودند، بسی پیرو لیک به میان دو سخن گستر فرقت کثیر  
... جز که حیدر همگان از خط مسطور به بصرهای پراز نور بمانند ضریر

(۲۲۰ ابیات ۷ و ۱۰)

شاعر ما در قصیده ۱۵۳ دیوان و با مطلع:

ای به خور مشغول دایم چون نبات چیست نزد تو خیر زین دایرات؟

(۸ - ۳۲۴)

می‌گوید که اگر در لوح محفوظ بنگری خط خدای را از کاینات و فاسدات می‌دانی و می‌یابی. خطی که قلمش درختان و دواتش دریاست:

بنگر اندر لوح محفوظ، ای پسر خطه‌اش از کاینات و فاسدات

جز درختان نیست این خط را قلم نیست این خط را جز از دریا دوات

(۱۴ - ۳۲۴ ابیات ۱۷ - ۱۴)

سپس در شعری می‌گوید که تا خط خدای را نخوانی هیچ نمی‌دانی:

غرّه چه شوی به دانش خویش؟ چون خط خدای بر نخوانی؟

(۱۲ - ۳۴۳)

نیز:

۲-۳۶۸

۳۹۵، ب ۶ و ۷

۴۰۶، ب ۱۶ - ۱۰

او از خط فرشتگان نیز در ص ۴۶۸ ابیات ۷ تا ۱۰ سخن رانده است و سپس به شرح نامه‌ای می‌پردازد که خداوند سوی ما بندگان نوشته است (۴۶۸ ابیات ۲۴-۱۲) و سرانجام اینکه، ای بنده تو خود قلم کردگار حق هستی:

• تو خود قلم کردگار حقی احسن و رهی هوشیار خامه

قول تو خط تست مر خرد را سامه کن و بیرون مشوز سامه

(۵۲۳ ب ۷ و ۸)

ناصر علاوه بر اینها، از خط معما ص ب ۲۴ و نیز خط پرگار ص ۱۸ ب ۱۵ / ص ۱۷۷ ب ۱ / ص ۲۸۴ ب ۱۶ / و نیز، از خط دبیری ص ۴۳ ب ۲۳ / خط طاعت ص ۴۹ ب ۱۵ / و نیز ص ۱۹۹ ب ۱۱ / خط قید علوم ص ۱۴۳ ب ۷ و نیز ۵۳۹ ب ۲ و ۳ و ۱۴۳ ب ۲۳ درباره خط خاصی که به یهودیان انتساب می‌دهد و آن سندی است که جعلی بودن آن را استاد محقق در تحلیل اشعار، روشن ساخته است / و نیز از خط بدی ص ۱۷۸ ب ۱۴ سخن گفته است، مواردی که غیر از خط خداست.

## منابع و ماخذ

- دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، نشر فرزانه، تهران ۱۳۷۵
  - ناصر خسرو:
  - جامع الحکمتین، به تصحیح و مقدمه هنری کرین و محمد معین، طهوری، تهران ۱۳۶۳
  - خوان الاخوان، با مقدمه و حواشی بارانی، تهران. ۱۳۳۸
  - دیوان اشعار، به تصحیح سید نصرالله تقوی... دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۲
  - دیوان اشعار، به تصحیح مینوی، محقق دانشگاه تهران، ۱۳۶۵
  - زادالمسافرین، بذل الرحمن محمد، کتابفروشی محمودی، تهران، ۱۳۴۱
- تذکر: ارجاعات این مقاله به دیوان اشعار ناصر خسرو به تصحیح استاد مینوی و محقق، از انتشارات دانشگاه تهران است (شماره سمت راست به صفحه‌ی کتاب فوق و سمت چپ به شماره‌ی بیت در آن صفحه مربوط است).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی